با سلام خدمت شما

به مناسبت ماه رمضان دل نونشته ای را تقدیم شما عزیزان می نماییم امید آن که مورد استفاده شما قرار بگیرد

در پایان از همه شما التماس دعای فرامان را داریم

فرهنگی مسجد شهداء شهرک شاهد بجنورد

Mshohada.blog.ir

ما زاده عشقيم و فزاينده درديم ^ با مدّعيِ عاکفِ مسجد، به نبرديم^با مدّعيان، در طلبش عهد نبستيم ^با بي‏خبران، سازش بيهوده نکرديم^در آتش عشق تو، خليلانه خزيديم ^ در مسلخ عشّاق تو، فرزانه و فرديم^

کس ندانم که در اين شهر گرفتار تو نيست^هيچ بازار چنين گرم که بازار، تو نيست^سرو زيبا و، به زيبايي بالاي تو نه^شهد شيرين و، به شيريني گفتار تو نيست^

خود که باشد که تو را بيند و عاشق نشود؟^مگرش هيچ نباشد که خريدار تو نيست^کس نديدست تو را يک نظر اندر همه عمر^که همه عمر دعاگوي و هوادار تو نيست^

من سري دارم و در پاي تو خواهم بازيد^خجل از ننگ بضاعت که سزاوار تو نيست^به جمال تو که ديدار ز من بازمگير^که مرا طاقت ناديدن ديدار تو نيست^

دستگيري کن و پيري کن و غمخواري کن^از سر کوي تو مأيوس نگردم هرگز^غمزه‏اي، غمزدگان را تو مددکاري کن^هله، با جرعه‏اي از باده ميخانه خويش^

دل من راي تو دارد سر سوداي تو دارد^رخ فرسوده زردم غم صفراي تو دارد^سر من مست جمالت دل من دام خيالت^گهر ديده نثار کف درياي تو دارد^

ز تو هر هديه که بردم به خيال تو سپردم^که خيال شکرينت فر و سيماي تو دارد^غلطم گر چه خيالت به خيالات نماند^همه خوبي و ملاحت ز عطاهاي تو دارد^

مه من نقاب بگشا ز جمال کبريايي ^که بتان فرو گذارند اساس خودنمايي^شده انتظارم از حد، چه شود ز در درآيي ^ز دو ديده خون فشانم ز غمت شب جدايي^

همه شب نهاده ام سر چو سگان بر آستانت^که رقيب در نيايد به بهانه گدايي^چو بناي کار عشّاق به سوز و ساز ديدم ^ره حُسن و عشق يکسر به نياز و ناز ديدم^

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند^که تو در برون چه کردي که درون خانه آيي^سحري به خواب بودم که صبا ز در برآمد ^که نويد وصل گويا ز ديار دلبر آمد^

ز عذار لاله گونش چمن ارغوان نمايد^رُخ خود پي نظاره چو به گلستان نمايد ^مژههاي چشم يارم به نظر چنان نمايد^که ميان سنبلستان چَرَد آهوي ختائي^

هر سو نگريديم كسى چون تو نديديم ^اكنون نگرانيم كه هر سو نگريديم^شوريده سر اندر طلب سرو رسايت^هرچند دويديم به جايى نرسيديم^

افسوس صد افسوس كه اندر قدم دوست^جانى نفشانديم و چو بسمل نتپيديم^عمريست كه از آتش شوق تو كبابيم^و ز شربت ديدار تو روزى نچشيديم^

دل رفت و دلارام نيامد به بر ما^جان بر لب و لعل نمكينى نمكيديم^داغيم كه از لاله رخى بهره نبرديم^مرديم كه با سرو چمانى نچميديم^

در بند غمت بنده صفت حلقه به گوشيم^وز دام تو چون آهوى وحشى نرميديم^تشريف غمت بر دل و با درد فراقت^جفتيم، ولى جامه طاقت ندريديم^

گر ز هجر تو کمر راست کنم بار دگر^غير بار غم عشقت نکشم بار دگر^پيرو قافله عشقم و در جذبه شوق^نيست اين قافله را قافله سالار دگر^

دل ديوانه کشد در غمت اي سلسله مو^هر زمانم به سر کوچه و بازار دگر^يوسف دل به کلافي نخرد زال فلک^ميبرم يوسف خود را به خريدار دگر^

به شب هجر تو در خلوت غوغايي دل^نپذيرم به جز از ياد رُخت ياد دگر^باش تا روي ترا سير ببينم که اجل^به قيامت دهدم وعده ديدار دگر^

دلبرا گر بنوازي‏ به نگاهي ‏ما را ^خوشتر است‏ ار بدهي ‏منصب‏ شاهي ‏ما را^به من بي ‏سر و پا گوشه چشمي‏ بنما ^که محال است جز اين گوشه پناهي ‏ما را^

بر دل تيره‏ام اي چشمه خورشيد بتاب ^نبود بدتر از اين روز سياهي ما را^از ازل در دل ما تخم محبت کشتند ^نبود بهتر از اين مهر گياهي ما را^

با غم‏ عشق که کوهيست‏ گران بر دل ما ^ عجب ‏است ار نخرد دوست‏ به کاهي‏ ما را^نه ‏دل آشفته تر و شيفته ‏تر از دل ماست ^نه جز آن خاطر مجموع گواهي ‏ما^

آمده ام که سر نهم عشق تو را به سر برم^ور تو بگوييم که ني، ني شکنم شکر برم^آمده ام چو عقل و جان از همه ديده ها نهان^تا سوي جان و ديدگان مشعله نظر برم^

آنکه ز تاب روي او نور صفا به دل کشد^وآنکه ز جوي حسن او، آب سوي جگر برم^در هوس خيال او همچو خيال گشته ام^وز سر رشک نام او، نام رخ قمر برم^

ماندانيم که دلبسته اوييم همه^مست و سرگشته آن روي نکوييم همه^فارغ از هر دو جهانيم و بدانيم که ما^در پي غمزه او باديه، پوييم همه^ساکنان در ميخانه عشقيم مدام^از ازل مست از آن طرفه سبوييم همه^هرچه بوييم ز گلزار گلستان وي است^عطريار است که بوييده و بوييم همه^

جز رخ يار جمالي و جميلي نبود^در غم اوست که در گفت و مگوييم همه^خود ندانيم که سرگشته و حيران همگي^پي آنيم که خود روي بروييم همه^

ستارهاي بدرخشيد و ماه مجلس شد ^دل رميده ما را رفيق و مونس شد^نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت ^به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد^

بوي خوش تو هرکه ز باد صبا شنيد ^از يار آشنا سخن آشنا شنيد^اي شاه حسن چشم به حال گدا فکن^کاين گوش بس حکايت شاه و گدا شنيد^خوش ميکنم به باده مشکين مشام جان ^کز دلقپوش صومعه بوي ريا شنيد^

ز رويت حاصل عشاق حيراني است حيراني^از آن زلف و از آن کاکل پريشاني، پريشاني^ز بزم عشرت وصلت همه حرمان و نوميدي^ز جام شربت هجرت همه خون دل ارزاني^ندانستم که مهرويان به عهد خود نميپايند^از آن عهد و از آن پيمان پشيماني، پشيماني^

ز شراب وصل جانان سر من خمار دارد^سر خود گرفته دل هم سر آن ديار دارد^چه کند دگر جهان را چو رسيد جان به جانان^چو رسيد جان به جانان به جهان چه کار دارد^

سر من ندارد اين سر، غم من ندارد اين دل ^که به اين سر و به اين دل غم کار و بار دارد^ببر از سرم نصيحت ببر از برم گراني^نه سرم خرد پذيرد نه دلم قرار دارد^سر من پر از جنون و دل من پرست از عشق^نه سرم مجال عقل و نه دل اختيار دارد^

فقط دلیل جدایی ز تو گناه من است^ثمر از این همه غفلت دل سیاه من است ^همیشه ذكر تو را من به روی لب دارم ^كه نام تو گل زهرا دلیل راه من است^

ببین كه روز سپیدم ز هجر تو شام است ^بیا و نور فكن كه چهره تو ماه من است^جدایی از تو بلایی عظیم و جانكاه است^گواه قلب حزین سردی نگاه من است^

یکی می پرسد اندوه تو از چیــست؟؟؟^سبب ساز سکوت مبهـــــمت کیـــست؟؟؟^برایش صادقانه می نویسم...^برای آنکه باید باشد و نیســـت^

پایانی برای قصه ها نیست،^نه بره ها گرگ میشوند نه گرگها سیر!^خسته ام از جنس قلابی آدمها...^حالم خوب است...^اما گذشته ام درد میکند!! ^زودتر بیا...^

مهدي جان تقويم ما هنوز بهاري نديده است^بـــشکن ســـــکوت يـــــــخ زده ي انـــــتظار را^

دارد زمان آمدنت دير مي شود ^دارد جوان سينه زنت پير مي شود ...^تقصير گريه هاي غريبانه شماست ...^دنيا غروب جمعه چه دلگير مي شود...^

بـیا و بـیدارم کـن... بیا و هشیارم کن ^بـیا و هـمه جـهانیان را از خـواب غـفلت بـیدار کـن ...^هـمه به خـواب سـنگین جـهل فـرورفته اند و صـدای مظلومان^و دل شـکستگان را نـمی شنوند ...^خـودت بـیا و هـمه مـا را از ایـن کـابوس جـهانی نـجات بده^

به بارگاه نگاهت بهار میِ‌بینم^بهار را بدرت جان نثار می‌بینم^به بال عشق تو بتوان بر اوج‌ها پر زد^فـلـک بـه نـام تـو انـدر مـدار می‌بینم^

نوای نای دل کعبه جز ولای تو نیست^ط‌ـواف کـوی تو را افـتـخار می‌بـیـنـم^جـمـال کعبه ز خـال تو آبرومند است^وگرنه سنگ و گل بی‌عیار می‌بینم^

چو سعی بی تو یکی پسته ایست دور از مغز^نـمـاز بـی تـو بـسی شـرمـســار می‌بـیـنـم^محمد و علی و فاطمه، حسن و حسین^ز چـهـر پـاک تـو مـهـدی، نـگار می‌بینم^

مقام و حجر و حجرناودان و زمزم مهر^چو مستجار درت، خاکسار می‌بینم^به عشق روی تو بوسند حاجیان عرفات^تـو را فــروغ سـمـاوات یـار می‌بـیـنـم^

به‌دور شمع گرانت وقوف و بیتوته است^به سوی خصم تو رمی جـمار می‌بینم^رخ تو چشمه خورشید و دیده ام خفاش^ز گرد و خاک معاصی است تار میبینم^

تـو آفتاب گـران سـنـگ عـرصـه امـیـد^جهـان به‌راه تو چشم انتظار می‌بینم^رخ کریم تو از کعبه می دمد فردای^ازیـن سـرای گـل روزگار می‌بـینم^بتاب شمس پس ابر غیب، ای موعود^زمـانه در کـف قـوم شـرار می‌بـینــم^

کنعان دل، بدون تو شادی پذیر نیست^یوسف! ظهور کن که پریشان شدن بس است^گریه ... فراق ... گریه ... فراق ... این چه رسمی است؟!^دیگر بس است این همه گریان شدن بس است^

تا کی گناه پشت گناه ایّها العزیز؟!^تا کی اسیر لذّت عصیان شدن؟! بس است^خسته شدم از این همه بازی روزگار^مغلوب نفس خاطی و شیطان شدن بس است^

ای سفر کرده بیا سوی من و شاد بیا^هر زمانی که غمم در دلت افتاد بیا^عمر چون برگ خزان ست و اجل همچو نسیم^فرصتی نیست شتابی کن و چون باد بیا^

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخورنه ؛ غم می‌خورم ؛ غم می‌خورم بخاطر روزهایی که نبوده‌ای تا لحظات تلخ غم را کنارم باشی. غم می‌خورم به خاطر روزهایی که به یادت نبوده‌ام و با گناه شب شده‌اند. همان روزهایی که در تقویم خاطره‌ها در منجلاب گناه و زشتی با قلم جهل ثبت کرده‌ام^

ای آرمان همه چشم انتظاران ^دنیا نیازمند ظهور توست، و قلب انسانها به شوق زیارت روی دلربای تو می تپد.^ای قلب عالم امكان !!^

بیا و گـَرد گامهایت را توتیای چشمانمان قرار ده.^بیا كه نوای دل انگیز توحیدت را با گوش جان شنواییم.^مولا جان بیا ...^

بقیه الله ^خورشید جمعه ای دیگر دارد^ به غروب ماتم می نشیند و انگار ^ داغ هجران تو همچنان بر دل ما می ماند.^

یا بقیه الله ^شاید خدایت نیامدنت را فرصتی دیگر برای من قرار داده است^ تا وقتی که تو می آیی دل ناپاک من، پاک پاک باشد.^

یا بقیه الله ^تو که خود فرموده ای که به احوال شیعیانت آگاهی^ پس لابد خوب می دانی که میان ما و اذان ظهر و آسمان ، چه رابطه ای است!!!^

یا بقیه الله ^تو که خود خوب می دانی بر ما چه دارد می گذرد!^ پس جان مادرت فاطمه، هق هق غروب جمعه ما را^ در دفتر عشقبازی های عشاقت ثبت کن.^

کاش می شد که خدا اجازه ظهورت می داد ^کاش می شد که در این دیار غربت و میان موج غمها به سکوت سرد وسنگین رخصت خاتمه می داد ^کاش می شد جمعه ما شاهد ابروی زیبای تو می شد^

بخوانید یاران، همه دلداران^سرود هم عهدی در فراق جانان ^می خوانم هر شب، شعر هم عهدی^شب جمعه منم و ذکر یا مهدی^

پر از عطشم، مرا تو دريايي کن^سرشار از احساس و تماشايي کن^هر چند که ما بديم و پيمان شکنيم^اي خوب بيا دوباره آقايي کن^

تو بيا تا ز پرتو رويت، شب تاريك من سحر گردد^ ورنه اي آفتاب تابانم ، بي تو هر لحظه تيره تر گردد ^من در اين غار خسته و دلتنگ، انتظار تو را نظاره كنم^ و در اين شب تار وحشت زا، لحظه هاي تو را شماره كنم.^

چشم عالم به دقایق نگران خواهد شد ^کوچه ها منتظرند ... ^دشت ها حوصله ی سبزه ندارند دگر ...^پس چرا دیر آقا ؟! ... ^ای نفس ها به فدای کف نعلین شما ! ... ^اندکی تند قدم بردارید.^

در تمناي نگاهت بي قرارم تا بيايي ^من ظهور لحظه ها را مي شمارم تا بيايي^خاک لايق نيست تا به رويش پا گذاري ^در مسيرت جان فشانم، گل بکارم، تا بيايي . .^

كشتی نساز اى نوح، طوفان نخواهد آمد \* بر شوره زار دلها، باران نخواهد آمد ^شاید به شعر تلخـم خـرده بـگیری اما \* جایی كه سفره خالیست، ایمان نخواهد آمد^

عاقبت یک روز مغرب محو مشرق می شود^عاقبت غربی ترین دل نیز عاشق می شود^شرط می بندم زمانی که نه زود است و نه دیر^مهربانی حاکم کل مناطق می شود^

عمرم تمام گشت ز هجران روي تو ^ترسم شها به خاك برم آرزوي تو ^با آن كه روي ماه تو از ديده شد نهان ^عشاق را هميشه بود ديده سوي تو^

گر پرده ز رخ باز نماید مهدی / از خلق جهان دل برباید مهدی^ای شیعه چنان منتظر مولی باش / گویی که همین جمعه میاید مهدی . . .^

بیا دوباره پاک کن ز جاده‌ها غبار را / به عاشقان نوید ده رسیدن بهار^تمام لحظه‌های من فدای یک نگاه تو / بیا و پاک کن ز دل حدیث انتظار را . . .^

تا کی به شکل خاطره‌ای گم ببینمت ؟ / در عطر سیب و مزه گندم ببینمت ؟^من آن همیشه چشم به راهم به من بگو / یک جمعه در هزاره چندم ببینمت ؟^

کسی نیامده جز او سر قرار خودش^نشسته غرق تماشای شیعیانِ خودش^چه انتظار عجیبیست این که شب تا صبح^کسی قنوت بگیرد به انتظار خودش^

شاید آن روز که سهراب نوشت^“تا شقایق هست زندگی باید کرد” ، خبری از دل پر درد گل یاس نداشت^باید اینگونه نوشت:^هر گلی هم باشد چه شقایق چه گل پیچک و یاس زندگی بی مهدی زندگی با غم‏هاست^

^از فکر گناه پاک بودن عشق است^از هجر تو سینه چاک بودن عشق است^آن لحظه که راه می روی آقاجان^زیر قدم تو خاک بودن عشق است . . .^

آقا اجازه خسته ام از این همه فریب / از های و هوی مردم این شهر نا نجیب^آقا اجازه پنجره ها سنگ گشته اند / دیوارهای سنگی از کوچه بی نصیب^

آقا اجازه باز به من طعنه می زنند / عاشق ندیده های پر از نفرت رقیب^«شیرین»ی وجود مرا «تلخ» می کنند / «فرهاد»های کینه پرست پر از فریب . . .^

^دوست دارم که یک شب جمعه / صبح گردد به رسم خوش عهدی^ناگهان بشنوم زسمت حجاز / نغمه ی دلخوش انا المهدی . . .^

مرا با عشق خود درگیر کردی / به پایم با غمت زنجیر کردی^بدان دنیای بی تو هیچ باشد / دلم را از زمانه سیر کردی^تو با رفتن به پشت ابر ایّام / غروب جمعه را دلگیر کردی^

باز به انتظار تو جمعه غروب میشود / اگر بیایی از سفر آه چه خوب میشود ^

جمله جمله نه! واژه واژه تورا / ای سفر کرده گفتگو کردیم^کوچه کوچه نه! خانه خانه تورا / سالیانی ست جستجو کردیم^

روز آدینه شد و تشنه ی دیدار توام / سالیانیست که سرگشته بازار توام^بوی پیراهن تو میرسد از راه کنون / یوسفا دیده به راه تو و بیمار توام . . .^

^بیا برای فرج روز و شب دعا کنیم / دل امام خویش را ز خود رضا کنیم^عزیز فاطمه مهدی دلش پر از خون است / بیا که بهر خدا از خدا حیا کنیم . . .^

^دلم هر جمعه در تاب و تب است / عاشقانه بی قرار دلبر است^گفتم جمعه شود پایان غمم / جمعه رفت و باز چشمم به راه است^

^زمین دلتنگ و مهدى بیقراراست‏ / فلک شیدا، پریشان روزگار است‏^دلا، آدیـنه شد، دلبر نیامد / غروب انتظارم سرنــیامد^همه دلها پر از آه وغم و درد / همه آلاله‏ها پــژمرده و زرد . . .^

^ای چاره ی درخواستگان ادرکنی / ای مونس و یار بی کسان ادرکنی^من بی کسم و خسته و مهجور و ضعیف / یا حضرت صاحب الزمان ادرکنی . . .^

^تا کی در انتظار تو شب را سحر کنم /شب تا سحر به یاد رخت ناله سر کنم^ای غایب از نظر، نظری کن به حال من / تا چند سیل اشک روان از بصر کنم . . .^

^در غم هجر رخ تو در سوز و گدازیم / تا به کی زین غم جانکاه، بسوزیم و بسازیم^آید آن روز که در باز کنی، پرده گشایی / تا به خاک قدمت، جان و سر خویش ببازیم^

^عمریست که از حضور او جا ماندیم / در غربت سرد خویش تنها ماندیم^او منتظر است تا که ما برگردیم / ماییم که در غیبت کبری ماندیم . . .^

^این دیده نیست قابل دیدار روی تو/ چشمی دگر بده که تماشا کنم تو را^تو در میان جمعی و من در تفکّرم/ کاندر کجا روم و پیدا کنم تو را . . .^

^اگر که آمدی من رفته بودم اسیر سال و ماه و هفته بودم^دعایم کن دوباره جان بگیرم بیایم در رکاب تو بمیرم . . .^

^بر چهره پر ز نور مهدی صلوات / بر جان و دل صبور مهدی صلوات^تا امر فرج شود مهیا بفرست / بهر فرج و ظهور مهدی صلوات . . .^

بیا که صبر برایم چه خوب معنا شد / در انتظار ظهورت دلم شکیبا شد^تمام دفتر عمرم سیاه شد اما / امید دیدن رویت دوباره پیدا شد . . .^

^سر راهت در انتظارم / برده هجرت صبر و قرارم^جز ظهورت ای گل زهرا / به خدا حاجتی ندارم . . .^

نمي وزد به جهان، خشم استخوانمردي ^و اين جهان ستمستان ناجوانمردي است ^خدا كند تو بتابي، عدالت موعود (عج)^كه فصل روشن تو، فصل خوب همدردي است^

آقا بیا تا زندگی معنا بگیرد^شاید دعای مادرت زهرا بگیرد^آقا بیا تا با ظهور چشمهایت^این چشمهای ما کمی تقوا بگیرد^

آقا بیا تا این شکسته کشتی ما^آرام راه ساحل دریا بگیرد^اقا بیا تا کی دوچشم انتظارم^شبهای جمعه تا سحر احیا بگیرد^

پایین بیا خورشید پشت ابر غیبت^تا قبل از آن که کار ما بالا بگیرد^اقا خلاصه یک نفر باید بیاید^تا انتقام دست زهرا را بگیرد^

آن قدر نالیده ام افتاده ام من از نفس^سوختم اتش گرفتم زود فریادم برس^در ضمیر من نمی گنجد به جز عشق نگار^جا ندارد غیر تو در قلب زارم هیچ کس^

انقدر نالیده ام از هجر تو من روز و شب^عاقبت بیمار گردیدم فتادم از نفس^هیچ میدانی که هستم با چه هستم در وجود^من همان مرغ گرفتارم فتاده در قفس^

از راه می رسد سحر و زنده می شوم ^از یادها نرفته و پاینده می شوم ^چون ذرّه ام ،اگر چه نیم قابل تو لیک ^با مِهر تو چو مِهر درخشنده می شوم^

باری!نگاه کن که به یک گوشه نگات ^مشمول عفو خالق بخشنده می شوم ^جانا ز لطف گر نپیذیری مرا مدام ^سر خورده تر زپیش و سرافکنده می شوم ^

محروم لااقل ز دعایت مکن مرا ^در مصر جان عزیز نشد بنده می شوم ^هر چند ای عزیز گر آیی ،زلطف خویش ^در وقت مرگ،پیش تو شرمنده می شوم^

از سوز سحر نیست مرا حظّ و نصیبی^بیمار من عمریست به دنبال طبیبی^جانا عوض این همه دوری و ملامت^گهگاه سراغی ز دل افکار غریبی^

هر لحظه که از ساحت قدس تو شوم دور^افتد به دلم فتنه و آشوب عجیبی^این بار اگر رفتی ازین خانه مبادا^با آمدنی باز دلم را بفریبی^

یا دار بنا کن که هوادار تو هستم^یا همچو مسیحم بنما نقش صلیبی^از فرصت رفته نتوان چشم بپوشید^بگذشت دمی با تو گاهی به رقیبی^

ای کاش شبی لایق دیدار تو باشم^ از پرده دل راز نگهدار تو باشم ^دستم تهی ونیست کلافی به بساطم^ تابر سر بازار خریدار توباشم^

یک عمر به دنبال امان بودم وصحت^ منت نه و بگذار که بیمار توباشم ^ ای سایه لطفت همه جا روی سرمن^ بگذار که در سایه دیوار توباشم^

اى نهان ساخته از ديده ما صورت خويش ^ بدر از پرده غيب آى و نُما طلعت خويش^طاق شد، طاقت ياران بگشا پرده ز رخ ^اى نهان ساخته از ديده ما صورت خويش^

نه همين چشم به راه تو مسلمانانند ^ عالمى را نگران كرده اى از غيبت خويش^آمد از غيبت تو، جان به لب منتظران^همه دادند ز كف حوصله و طاقت خويش^

بى رُخت بسته به روى همه، درهاى اميد ^بگشا بر رخ احباب در از رحمت خويش^گرچه غرقيم به درياى گناهان، ليكن ^ شرمساريم و خجالت زده از غفلت خويش^

روى دل سوى تو داريم به صد عجز و نياز ^جز تو ابزار نداريم به كس حاجت خويش^جز تو ما را نبود ملجأى اى حجّت حق ^ باد سوگند تو را بر شرف و عصمت خويش^

«دست ما گير كه بيچارگى از حد بگذشت» ^ بگشا مشكل ما را به يَدِ همّت خويش^روزگارى ست كه از جهل و نفاق و نخوت^هر كس از رنج كسان مى طلبد راحت خويش!^

تا كه بر كار خلايق سر و سامان بخشى ^ گير با دست خدايى علَم نهضت خويش^تويى آن گوهر يكدانه درياى شرف ^ كه خداوند جهان خواند ترا حجّت خويش^

هـر كـجـا مـي نگـرم هر سخني مي شنوم^صحبت از مهدي قائم (عج) بميان مي بينم^يارب اين منجي عالم ولي عصر كجاست؟^كـز غـمـش سـرو قـد خـلـق كمان مي بينم^

يـارب ايـن كـوكـب رخشنده توحيد كجاست^كـز پـي اش ديـده صـاحـبـنـظـران مـي بينم^از فـراق رخ زيـبــاي تـو اي مــاه نــهــان^از كـف صـبـر بـرون تـاب و توان مي بينم^

چـشـم عـشـاق به راه تو ببين گشت سفيد^اشـك حـسرت به رخ خلق روان مي بينم^شـو پناهنده «حياتي» تو بدان مايه شوق^حـاجـتـت در كـف آن جـام جـهـان مي بينم^

با اين دل ماتم زده آواز چه سازم^بشكسته ني ام بي لب دم ساز چه سازم^در كنج قفس مي كشدم حسرت پرواز^با بال و پر سوخته پرواز چه سازم^گفتم كه دل از مهر تو برگيرم و هيهات^با اين همه افسونگري و ناز چه سازم^

خونابه شد آن دل كه نهانگاه غمت بود^از پرده در افتد اگر اين راز چه سازم^گيرم كه نهان بركشم اين آه جگر سوز^با اشك تو اي ديده ي غماز چه سازم^

تار دل من چشمه ي الحان خدايي ست^از دست تو اي زخمه ي ناساز چه سازم^ساز غزل سايه به دامان تو خوش بود^دو از تو من دل شده آواز چه سازم^

پس از طریق مکافات کن مداوایم ^عجیب منکدر از کرده های بیجایم ^دمل زده کف پای عروجم از راهی ^که تو گذاشته ای پیش پای پاهایم^

به هر کجا که نگاه تأملم افتد ^رد حضور تو پیداست نزد آنجایم ^شکوه با تو نشستن اگر ردیف شود ^به نظم می رسد اشعار بی مسمّایم^

پرش نمی کند این مرغ خانگی، بالی! ^عقاب اوج خودت را بده به پرهایم ^زمین جاذبه از راه من کنار برو ^که من اصیل ترین بذر آسمانهایم ^از آسمان به زمین آمدم بپردازم ^بهای آنچه که افتد قبول آقایم^

چه كنم تا كه شبي لايق ديدار شوم^بهر ديدار گل فاطمه بيدار شوم^همچو آن پير خراباتي و عاشق پيشه^چشم بيمار تو را بينم و بيمار شوم^

همه ي ترس من اين است كه اي محرم راز^بروم باز از اينجا و گنه كار شوم^كاش مي شد به سويم نظري مي كردي^تا كه از خواب گنه يكسره بيدار شوم^

عاشقان بي سر و سامان و گرفتار تواند^كاش از عشق تو من نيز گرفتار شوم^در بيابان گناه و هوس و بي كسي ام^كمكم كن كه دگر راهي گلزار شوم^

^چه می باشد مجازات دل آزاری دل افسرده ^کسی که باد عصیان خرمن اعمال او برده ^ترحم ای عزیز مصر جان بر یوسف عمرم ^که در حبس گناه و معصیت حکم ابد خورده^

صفای باطنم را در گذشته یاد می آری ^مگیر ای نازنین بر حال و روز فعلیم خُرده ^گلی را که نگیرد باغبان زیر پر و بالش ^عجب نبود اگر افتد کنار باغ ، پژمرده^

بیا ما را سوار بالهای عشق و عرفان کن ^سواری تا به کی ابلیس می گیرد از این گُرده ^طبیبا قبل از آنی که رسد وقت جواب من ^بیا یکدم ملاقات من تنها و افسرده^

دیدن روی تو آسوده میسر نشود^این عطا بر من آلوده مقدر نشود^ادبم رنگ ریا دارد و بی اخلاصم ^عملم همقدم امر تو دلبر نشود^

کار خود می کنم و با تو ندارم کاری^چشمم از رنج فراق تو دگر تر نشود^یک به یک می رود از کف نعمات ای افسوس^مددی حال من غمزده بد تر نشود^

هرکسی سوی ظهور تو قدم بردارد^دلش از ظلمت ایام مکدر نشود^گرچه نالایقم اما تو مرا می خواهی^این کرم جز ز سوی چشم تو باور نشود^

^ديـده اي نيــست نبينـــد رخ زيبــاي تـــو را^نيست گوشي كـــه هـــمي نشنود آواي تو را^هـيـچ دستــي نشـود جز بر خـــوان تــو دراز^كــس نجويد به جهــان جــز اثر پاي تـــو را^

رهــرو عشقــم و از خرقــه و مسنــد بـي زار^بـه دو عــالــم ندهــم روي دل آراي تـــو را^قـــامت ســرو قدان را بـه پشيـــزي نخـــرد^آنگــه در خواب بيــند قــــد رعنــــاي تو را^

بكجــا روي نمايــد كــه تو اش قبلــه نه اي^آنكه جويــد بحـــرم منــزل ومــاواي تـــو را^همه جا منزل عشق است كه يارم همه جاست^كــور دل آنــكه نيابـد به جهــان جاي تــو را^

باكــه گويم كـه نديده است و نبيند به جهــان^جــز خم ابــرو و جز زلــف چليــــپاي تــــورا^دكّـــه ي علـــم وخرد بست در عشـق گشود^آنــكه مي داشت بـه سر علت سوداي تـو را^بشكنــم اين قلــم و پاره كنـــم ايـن دفتــر^نتــوان شــرح كنــم جلـــوه ي والاي تــو را^

^سر راه تو نشستم به تمناي نگاهي^چه شود عاقبتم را ز خدا خير بخواهي^سالِفِ برِّکَ بي خوانده‌ام و درس گرفتم^که مرا داده‌اي از روز ازل فيض پناهي^

عاقبت کی سر شود اين انتظار؟ ^ بر دل شوريده باز آيد قرار^در فراقش باغ دل همچون خزان ^ لاله ها چون لاله های داغدار^

شکوه سازم از غم هجران او ^ يا ز دست روزگار کج مدار^ديده را گفتم که اندر هجر او ^مثل باران بهاری خون ببار^

کی شب هجران من آخر شود ^ تا ببينيم روی خورشيد نگار؟^آمد اين پاسخ، مگر تنها تويی ^ در هوای ديدنش چشم انتظار؟^

عمرى به آرزوى وصال تو سوختيم ^ با ياد آفتاب جمال تو سوختيم^ما را اگرچه چشم تماشا نداده اند ^ اى غايب از نظر! به خيال تو سوختيم^

اى شام هجر! كى سپرى مى شوى؟ كه ما ^ در آرزوى صبح زوال تو سوختيم^ما را چو مرغكان هوس آب و دانه نيست ^امّا ز حسرت لب و خال تو سوختيم^

کی گره از کار من وا می کنی^عاشقت را کی مداوا می کنی^من زهجران تو می میرم بگو^تا به کی مولا تماشا می کنی^

کی زپشت پرده می آیی برون^تا به کی امروز و فردا می کنی^عشقت آخرسر به سودایی کشید^عاشق خود را تو رسوا می کنی^

خاک پایت سرمه چشم من است^چشم من را کی تو بینا می کنی^یک نگاهی پشت دیوارت نما^عاشقی دلداده پیدا می کنی^

انتظارت می کشد آخر مرا^روز وصلت را مهیا می کنی^چند بنشینم سر راهت بگو^تا به کی با من مدارا می کنی^

^گر بیایی به سراغ دل غمدیده ما^غم رود از دل و از خاطر رنجیده ما^تو که بی واسطه آگاهی از اسرار و رموز^ما و این قصه نا گفته و نشنیده ما^

دیدن روی تو ای پادشه کشور حسن^منتها آرزوی ما بود و ایده ما^کارت احسان وکرم ذاتیت از لطف ببخش^جرم فهمیده و عصیان نفهمیده ما^

ما که از بین همه طالب دیدار توایم^صحه بگذار به بر این رأی پسندیده ما^ای که در کون مکان یاور مظلوم توئی^بنشین بر سر این سفره ناچیده ما^

آن كه در پرده، دل خلق جهانى بربايد^چه قيامت شود آن لحظه كه از پرده برآيد؟!^بر فلك آن نه هلال ست، كه انگشتِ تماشا ^ مه برآورده، كه ابروى تو بر خلق نُمايد!^

گر چنين طرّه پريشان گذرى جانب بستان^تا قيامت نفَس باد صبا غاليه سايد^بگشا ناوَك مژگان و به خون كش پر و بالم ^ تا نگويند كه بر صيد حرم تيغ نشايد^

آه کشم دم به دم سیر کنم کو به کو^تا به سر کوی تو با تو شوم رو به رو^خسته شدم از بهار با گل و باغم چه کار^جز گل روی تو ام نیست به باغ ارزو^

ای آشنای غربت جمعه ظهور کن^یک مرتبه زکوچه ما هم عبور کن^حک شد به روی بال قنوت نمازمان^این خواهش قدیمی آقا ظهور کن^

چشم انتظار قایق صیاد مانده ام^محض خدا بیا و مرا صید تور کن^من را که دور ماندهام از خاک کربلا^اقا بیا و همسفر بال نور کن^

اى آن كه بود منزل و مأواى تو چشمم ^ بازآ! كه نباشد به جز از جاى تو چشمم^در راه تو، با ديده حسرت نگرانم ^ دارد همه دم شوق تماشاى تو چشمم^

گر قابل ديدار جمال تو نباشد ^اى كاش كه افتد به كف پاى تو چشمم^تا چند دهى وعده ديدار به فردا ^ شد تار، در انديشه فرداى تو چشمم^

تا كور شود ديده بدخواه تو، بگذار ^ يك لحظه فتد بر قد رعناى تو چشمم^تا عكس تو، در آينه ديده ام افتد ^ بازست هماره به تمنّاى تو چشمم^

بازآى و قدم نه به سر ديده، كه شايد ^ روشن شود از پرتو سيماى تو چشمم^چون ديده نرگس كه شد از روى تو روشن ^ دارد هوس نرگس شهلاى تو چشمم^

اى كه عشق تو بود مونس جان و دل ما ^ وى كه مهر تو عجين گشته در آب و گل ما^دل ما گشته زدورى تو كاشانه غم ^ تا نيايى بَرِ ما غم نرود از دل ما^

مشكلى گشته به ما هجر تو و طعن رقيب ^ جز به وصلت به خدا حل نشود مشكل ما^شوق ديدار تو ما را دهد اميد حيات ^ ترسم آخر غم هجر تو شود قاتل ما^

تو شبى محفل ما را زرخت روشن كن ^ اى كه نام تو بود روشنى محفل ما^ما كه در بحر جهان كِشتى سرگردانيم ^ اى نجى الله ثانى بنما ساحل ما^

دلم دوباره خبر می دهد ظهور تورا^بدون فاصله حس میکنم حضور تورا^به من مگو که نرفته چگونه باز آید^مسیر جاده خبر می دهد عبور تورا^

کدام آینه در این زمانه ناقص نیست^که خوب جلوه دهد انعکاس نور تورا^شبی به سینه طوفانی ام به صید ببیا^مگر که لمس کنم رشته های تور تورا^

ای ولی عصر امام زمان^ای سبب خلقت کون و مکان^تا تو زما روی نهان کرده¬ای^خون بدل پیر و جوان کرده¬ای^منتظران را به لب آمد نفس^ای زتو فریاد بفریاد رس^

ملک برآرای و جهان تازه کن^هر دو جهان را پر از آوازه کن^سکه تو زن تا امراء کم زنند^خطبه توخوان تا خطبادم زنند^

ما همه جسمیم و بیا جان تو باش^ما همه موریم و سلیمان تو باش^شحنه توئی قافله تنها چراست^قلب تو داری علم اینجا چراست^

خلوتی پردة اسرار باش^ما همه خفتیم تو بیدار باش^ز آفت این خانه آفت پذیر^دست برآر و همه را دست گیر^

گر نظر از راه عنایت کنی^جمله مهمات کفایت کنی^از نفست بوی وفائی به بخش^ملک سلیمان به گدائی به بخش^

مستی است کار روزم و سوز است کار شام من ^خون دل واشک بصر مهجوری و سوز سحر ^این جمله با هم سر به سر شرحی است بر آلام من ^ترسم از این است ای صنم ای یار سیمین پیکرم ^بنشیند از بهر جفا مرغ اجل بر بام من^

راه عبورم باز کن گلناز من کم ناز کن ^با خود مرا همراز کن می ریز اندر جام من ^درهر زمان و هر مکان نام تو دارم بر زبان ^در دفتر عشاق خود بنویس اکنون نام من ^

خال لب تو دانه و در دام عشقت من اسیر ^هر طعمه ای حسرت کش یک دام همچون دام من ^دست گدایی می زنم بر دامنت ای ذوالنعم ^تا با نگاهی بر دلم شاید برآید کام من^

باز برخاک درت روی نیاز آوردم^آن دلی را که شکستی، به تو باز آوردم^کوته از ناز مکن دست تمنايی را^که به دامان تو از روی نیاز آوردم^

ترک دل گفتم و در پای تو انداختمش^چون کبوتر که به جولانگه باز آوردم^موج دردی شد و بر جان من سوخته ریخت^هر صدایی که برون از دل ساز آوردم^

تا به كى در پرده مانى ماه من! روشنگرى كن^تا كنى هر دلبرى را عاشق خود، دلبرى كن^جلوه اى كن! زهره را چون ذرّه محو خويش گردان^رخ نما و مشترى را بر رخ خود مشترى كن^

تا به كى از دورى ماه رخت كوكب شمارم؟ ^ چرخ دين را مهر شو، در آسمان روشنگرى كن^شاهباز دين ز هر سو مى خورد تيرى، خدا را ^طاير بشكسته بال دين حق را شهپرى كن^

قاف تا قاف جهان پر شد ز ظلم اى حجّت حق ^ تكيه زن بر مسند عدل الهى، داورى كن^موج بحر كفر، پهلو مى زند بر ساحل دين ^ نوح شو، توفان به پا كن! فُلْك دين را لنگرى كن^

تا نداده حق پرستى جاى خود بر بت پرستى ^ بت شكن شو چون خليل و دفع خوى آزرى كن^تا به كى چرخ ستمگر بر مدار ظلم گردد؟ ^ تا كند اندر مدار عدل گردش، محورى كن!^

كفر را از ريشه بركن، ظلم را از بن برافگن ^برق شو! از دشمنان خرمن بسوزان، تُنْدَرى كن^تا به كى اى گوهر دين! از صدف بيرون نيايى؟ ^ ناخدا شو! كشتى دين خدا را رهبرى كن^

تيغ بركش از نيام و قصد جان دشمنان كن ^ پاى برزن بر ركاب و حمله هاى حيدرى كن^اى همه جان ها به لب از هجر رويت، چهره بگشا! ^وى همه آثار هستى از تو مشتق، مصدرى كن^

حق دوباره کرمی کرد که بیدار شوم^با نگاه تو گل فاطمه هشیار شوم^از ازل گر دل من بر تو ارادت کردست^مادرت خواست که من بر تو گرفتار شوم^

در ميان دشت گلها انتظارت مي كشم^خوشترين اميد دلها انتظارت مي كشم^منتظر بر يوسفم اي مرد شبنم پوش عشق^صبر ايوب زمان من انتظارت مي كشم^

بر خلاف هر تبسم غرق اشك است ديده ام^من حقيرم مرد والا انتظارت مي كشم^در نگاه سبز باغ و اين سكوت و بي كسي^دير كردي اي دلارا انتظارت مي كشم^

دروغ گفته ام از دوریت شکسته دلم ^ترک نخورده و انگار آهن است دلم^به شوق دیدن رویت نزد به دریا آه^کنار شهوت مردابی اش نشست دلم^

میان سینه دلم بی تو مرده سنگ شده^بیا که سخت شبیه لحد شده است دلم^بیا شراب ترین عشق را نصیبم کن^که تا همیشه شود مست مست مست دلم^

دیده بیدار من دیده بیدار تو ^عمر گذشت و نشد فرصت دیدار تو ^در به درم ای طبیب چاره دردم بجوی ^هست فقط دست تو داروی بیمار تو^

روز به شب، شب به روز،طی کنم اما هنوز ^نیست مرا حظی از جلوه رخسار تو ^طبع بلندت منیع جاه و جلالت رفیع ^دیده مدهوش عقل در عجب از کار تو^

نامه سیه دل خراب وای ز روز حساب ^گو چه دهد در جواب،عبد گنهکار تو ^ره به سما می بری بوی خدا می دهی ^یاس فرح بخش من ای گل و من خار تو^

کم بنشین با رقیب این عمل از تو عجیب ^منفعلم گر چه از رحمت سرشار تو ^کوی تو دارالشفا خواجه مُلک وفا ^هر چه کنی حکم کن این تو و دادار تو^

سائلي بي دست و پايم راه را گم كرده ام^عبد كوي هل اتايم راه را گم كرده ام^بس كه دوري جستم از اين بارگاه باصفا^آستان صاحب درگاه را گم كرده ام^

اشنايم نيستم از فرقه ي بيگانگان ^.چند روزي دلبر دلخواه را گم كرده ام^دردهايم را نگفتم چند گاهي با طبيب^شد دلم بي يار وچاه را گم كرده ام^

سوز هجران تو داريم كجايى اى دوست! ^جمله بى صبر و قراريم كجايى اى دوست!^شمع ميقات بيفروز به تنگ آمده ايم ^ در شب تيره و تاريم كجايى اى دوست!^

زمزم ديده ما چشمه خوناب شده ^ بى تو دل خسته و زاريم كجايى اى دوست!^شفق چهره تو آينه صلح و صفاست ^ واله خال عذاريم كجايى اى دوست!^

سال ها منتظر روى دل آراى توايم ^ حسرت وصل تو داريم كجايى اى دوست!^بهر ديدار تو و رايت زهرايى تو ^ جملگى لحظه شماريم كجايى اى دوست!^

گلشن شادى ما رو به خزان است خزان ^ طالب فيض بهاريم كجايى اى دوست!^آتش درد فراق تو جهانسوز شده ^ بانگ و فرياد برآريم: كجايى اى دوست!^

عاقبت کی سر شود اين انتظار؟ ^ بر دل شوريده باز آيد قرار^در فراقش باغ دل همچون خزان ^ لاله ها چون لاله های داغدار^

شکوه سازم از غم هجران او ^ يا ز دست روزگار کج مدار^ديده را گفتم که اندر هجر او ^مثل باران بهاری خون ببار^

کی شب هجران من آخر شود ^ تا ببينيم روی خورشيد نگار؟^آمد اين پاسخ، مگر تنها تويی ^ در هوای ديدنش چشم انتظار؟^

گفتم که از فراغت عمريست بي قرارم^گفت از فـــراق ياران من نيز بي قرارم^گفتم به جز شما من فرياد رس ندارم^گفتا به غير شيعه من نيز کس ندارم^

گفتم که ياوررانت مظلوم هر ديــارند^گفتا مرا ببينند مظلــــــــــوم روزگارم^گفتم که شيعيانت در رنـج و در عذابند^گفتا به حال ايشان هر لحظه اشکبارم^

گفتم که شيعيانت جمعند به ياري تو^گفتا که من شب و روز در انتظار يارم^گفتم به شــــيعيانت آيا پيـــــام داري^گفتا که گفته ام من هر دم در انتظارم^

گفتم که اي امامم از ما چرا نهانــــــي^گفتا به چشم محرم همواره آشکارم^گفتم به چشم انوار آيا که پا گـــذاري^گفتا که شستشو ده شايدکه پا گذارم^

من كيستم تا هر زمان، پيش نظر بينم تو را؟ ^گاهى گذر كن سوى من، تا در گذر بينم تو را^افتاده بر خاك درت، خوش آن كه آيى بر سرم ^تو زير پا بينىّ و من، بالاى سر بينم تو را^

يك بار بينم روى تو، دل را چه سان تسكين دهم؟!^تسكين نيابد جان من، صدبار اگر بينم تو را^از ديدنت بى خود شدم، بنشين به بالينم دمى ^ تا چشم خود بگشايم و، بار دگر بينم تو را^

گفتى كه: هر كس يك نظر بيند مرا، جان مى دهد ^ من هم به جان در خدمتم، گر يك نظر بينم تو را^تا كى «هلالى» را چنين زين ماه مى دارى جدا؟ ^ يا رب كه اى چرخ فلك! زير و زبر بينم تو را^

از پرده برون آی دلم غرق تمناست^تقصیر دلم نیست تماشای تو زیباست^در حلقه عشاق ز رحمت گذری کن^تا جلوه حسنت نگرند از چپ و از راست^

خون می خورم از هجر ولی با که توان گفت^کاین درد نهان سوز از آن من تنهاست^چون نسیت نظر با منت از شدت رشکم^هر جا گذری اشک من از دیده هویداست^

گر مست شده عالمی از جام نگاهت^چشمان تو جامند نم چشم تو صهباست^چشم من دلسوخته سر چشمه خون شد^جانا نظری کن که کنون چاره مداواست^

عاری نبود از حرم و دیر و کلیسا^دلدار به هر جاست یقین اهل دل آنجاست^مستانه بگیریم قدح در شب وصلت^مستی ز رخ یار چه جان بخش و دل آراست^

وصل ار ندهد دست در این فرقت جان سوز^از بخت چه نالیم که جرم از طرف ماست^ما زنده از آنیم که در بحر تو غرقیم^غواص نشانیم که چشمان تو دریاست^

اي امانت دار كوثر كي تو مي‏آيي ز در؟^وي وصي آل حيدر كي تو مي‏آيي ز در^ مصحف زهراست نزدت، تيغ‏حيدر همچنين^وارث بابا و مادر كي تو مي‏آيي ز در^

چشم اميد تمام انبياء و اولياء^بر ظهور تست آخر كي تو مي‏آيي ز در^ هستي از هست‏تو هستي‏يافت اي هست‏خدا^وي همه هست پيمبر كي تو مي‏آيي ز در^ ديدگان اشكبار شيعيان مي‏خواندت^

كاي به عالم ميرو رهبر كي تو مي‏آيي ز در^ هر سحر گويد مؤذن با نواي تازه‏اي^مجري احكام داور كي تو مي‏آيي ز در^ كربلا، مكّه، مدينه، كاظمين، مشهد، نجف^سامرا، گويند يكسر كي تو مي‏آيي ز در^ روشني بخش قلوب مؤمنين و مؤمنات^منجي دلهاي مضطر كي تو مي‏آيي ز در؟^

اى روشنى ديده احرار كجايى؟ ^ وى ماه دل افروز شب تار كجايى؟^اى دسته گل سرسبد باغ رسالت ^ وى وارث پيغمبر مختار كجايى؟^

جان ها ز فراق مه رويت به لب آمد^هستيم همه طالب ديدار كجايى؟^اى منتقم خون شهيدان فضيلت^وى رهبر مردان فداكار كجايى؟^

اى مظهر جانان تو بيا تا كه به پايت ^سازيم سر و جان خود ايثار كجايى؟^گلشن شود از مقدم تو ساحت گيتى ^ اى باغ طرب را گل بى خار كجايى؟^

اي مـظـهـر خـداي جـهـان ، مـقـتـدا بيا^اي خـتـم هـشـت و چـار ولي خدا بيا^خـلـق جـهـان نـشـسـته به راه تو منتظر^شـد تـار، ز انتظار رخت ديده ها بيا^

يـعـقـوب روزگـار ز هـجــر تــو پـير شد^اي يـوسـف امـيـد بـه مـصـر وفا بيا^افـسـرده شـد ز سـرزنـش دشـمـنان دلم^اي الـتـيـام بـخـش دل بــي دوا بــيـــا^

مـا را ز تـيـر طـعــنـه اغـيــار وارهـ‍ـان^مـرديـم ز انـتـظـار رخـت ، منجيا بيا^كـشـتـي ديـن فـتـاده بـگـرداب اضـطراب^نـوح نـجـات خـلـق، تـوئـي ناخدا بيا^

ديـدار تـسـت مـقـصـد عـشـاق دلـپـريـش^روشـنـگـر غـروب هـمه ماسوا بيا^ظلم و ستم به عرصه عالم ز حد گذشت^بـنـيـان گــذار كــاخ عـدالـت بـيا بيا^

چـشـم جهان ز دوري روي تو شد سپـيد^اي يــادگــار سـلـسـلـه انـبـيــا بــيــا^تـا كي بـه پـشـت پرده غيبت نهان شوي^اي پور عسكري،‌خلف مرتضي بيا^

قـائـم مـقـام احـمـد مـرسـل ولـي عـصــر^اي از قـيـامـت تـو قـيـامـت بـپـا بـيـا^در انـتـظار تـوسـت «حياتي»‌به روزگار^اي مـشـعـل هـدايـت اي رهـنـمـا بيا^

ايام بگذرانم در انتظار مهدي^قدر و دخان بخوانم در انتظار مهدي^ اي كه مرا بخواني تخفي الصدور داني^هر دم بود فغانم در انتظار مهدي^

دستي به سرگذارم دستي به سينه دارم^الغوث و الامانم در انتظار مهدي^ ابر كرم بباران بر كوي سربداران^بر كف گرفته جانم در انتظار مهدي^

در بين هر مناجات با وعده ملاقات^ساعات بگذرانم در انتظار مهدي^ شب تا سحر بسوزم ديده به در بدوزم^چون شمع نيمه جانم در انتظار مهدي^

جمعه به جمعه نالم ناله برد مجالم^ياسين و ندبه خوانم در انتظار مهدي^ من نذر صبح نورم وقف شب ظهورم^زنده اگر بمانم در انتظار مهدي^

هر لحظه دارم اميد بينم جمال خورشيد^مانند سايبانم در انتظار مهدي^ داني كه اهل دردم شب گرد و كوچه گردم^هر سو سري كشانم در انتظار مهدي^

باشد گواه صبرم چشمان پر ز ابرم^وين اشك خونفشانم در انتظار مهدي^ با سوره تبارك در اين مه مبارك^همچون فرشتگانم در انتظار مهدي^

گر قلب خسته دارم شمشير بسته دارم^پيرم ولي جوانم در انتظار مهدي^ اي پيك هر شب من لبيك بر لب من^اين است ارمغانم در انتظار مهدي^

به تماشاى طلوع تو، جهانْ چشم به راه ^به اميد قدمت، كون و مكان چشم به راه^به تماشاى تو اى نورِ دلِ هستى، هست ^آسمان، كاهكشان كاهكشان چشم به راه^

رخ زيباى تو را، ياسمن آيينه به دست ^قد رعناى تو را سروِ جوان چشم به راه^در شبستان شهود اشك فشان دوخته اند^همه شب تا به سحر خلوتيان چشم به راه^

در سراپرده چشمان خود آن چشم به راه!^نازنينا! نفَسى اسبِ تجلّى زين كن ^ كه زمين، گوش به زنگ ست و زمان، چشم به راه^آفتابا! دمى از ابر برون آ، كه بُوَد ^ بى تو منظومه امكان، نگران، چشم به راه^

تک سوار حجاز ادرکنی^ای مرا چاه ساز ادرکنی^قبله عشق و کعبه امّید^روح سوز و گداز ادرکنی^

دین من یک کرشمه از تو بود^نیت هر نماز ادرکنی^تو امام نیازمندانی^ای مسیحای ناز ادرکنی^

هر چه دارم تصدق سر توست^ای زما بی نیاز ادرکنی^کربلا هست چشم بر راهت^ای شه یکه تاز ادرکنی^

کی شود صبح جمعه پنجره ها^روی به سوی تو باز ادرکنی^دل مهیای غارت است بیا^آرزویم زیارت است بیا^

جان مي دهم براي تو يا ايها العزيز^سر مي نهم به پاي تو يا ايها العزيز^يك عمر ميله هاي قفس را شمر ده ام^با شوق دستهاي تو يا ايها العزيز^

من سوگوار بر سر هر دار مي روم^شايد شوم فداي تو يا ايها العزيز^اين روز ها ز امدنت مژده مي رسد^بر دل رسد صداي تو يا ايها العزيز^

اي كاش بشنوم به قنوت شما شدم^من شامل دعاي تو يا ايها العزيز^قلبم گرفته است به داد دلم برس^تا حس كنم صفاي تو يا ايها العزيز^

محتاج تر ز دست و دل من نديده اي^هستم سگ گداي تو يا ايها العزيز^در ابتدا در دل من يك ظهور كن ^ جان مي دهم براي تو يا ايها العزيز^

جمعه ها ما زائر گل میشویم ^ شاخساران توسل میشویم^خشم ما در جمعه طغیان میکند ^ اشک را در چشم پنهان میکند^

ای گل نرگس صفای دل توئی ^ چلچراغ سبز این محفل توئی^ای گل نرگس رهایی دست توست ^ یک گلستان شقایق هست توست^

دنیای با حضور تو دنیای دیگریست^روز طلوع سبز تو فردای دیگریست^بوی بهشت می وزد از کوچه باغ ها^خاک زمین بهاری گلهای دیگریست^

گلهای مریم از گل نرگس معطّرند^عیس اسیر نام مسیحای دیگریست^دیگر زمان از این همه تکرار خسته است^تاریخ بی قرار قضایای دیگریست^

فردای بی تو آینه دار سیاهی است^فردای با تو نور به معنای دیگریست^با هر غروب جمعه دلم زار می زند^چشم انتظار جمعه زیبای دیگریست^با یادت ای مسافر شب گریه بقیع^در جمکرانم و دل من جای دیگریست^

دوباره روز ما رفت و شب آمد ^غروب آمد فغانی بر لب آمد^نگشتم با خبر از حال يارم ^ خبر از غصه های او ندارم^

الا زيبا نگارم کی می آيی؟ ^ همه عيد و بهارم کی می آيی؟^بيا درد علی (ع) درمان بگيرد ^بيا هجران تو پايان بگيرد^

ز كعبه عزم سفر كن، به اين ديار بيا! ^ چو عطر غنچه نهان تا كى؟ آشكار بيا!^حريم دامن نرجس شد از تو رشگ بهار ^گل يگانه گلزار روزگار، بيا!^

تويى، تو نور محمّد، تو جلوه اى ز على ^ تو سيف منتقمى، عدل پايدار بيا!^زاشك و خون دل، اين خانه شستشو داديم ^ بيا به مشهد عشّاق بى قرار! بيا!^

زمان، گذرگه پژواكِ نام نامى تست^ زمين ز رأى تو گيرد مگر قرار، بيا!^ميان شعله غم سوخت هجرنامه ما ^ بيا كه گويمت آن رنج بى شمار، بيا!^

زلال چشمه تويى، روح سبزه، رمز بهار ^ بيا كه با تو شود فصل ها، بهار بيا!^براى آن كه نشانى تو اى مبشّر نور ^ درخت خشك عدالت به برگ و بار، بيا!^

براى آمدنت، گرچه زود هم ديرست! ^ شتاب كن كه برآرى ز شب دمار، بيا!^بيا كه دشت شقايق به داغ، آذين گشت ^ تو اى تسلّى صحراى سوگوار، بيا!^

حريق فاجعه، گل هاى عشق مى سوزد ^ فرونشان به قدوم خود اين شرار، بيا!^بتاب از پس دندانه هاى قصر سحر ^بزن حجاب به يك سو، سپيده وار بيا!^

نگاه منتظرانت فسرد و مى ترسم ^كه پژمُرَد همه گل هاى انتظار، بيا!^

طواف روي مهت منتها دعاي من است^قرار کوي رهت شرح ادعاي من است^نمي‌روم ز سر کوي بي‌کرانه تو^که اين مسير عبور تو دلرباي من است^

بيا و يک قدمي با دلم بشو همگام^که با تو درد دلم بين ناله‌هاي من است^نه سعي مروه و سعي صفاي مي خواهم^تلاش در ره تو مروه و صفاي من است^

به خون دل بکنم شستشو سر و رويم^ذبيح عشقم و کوي وفا مناي من است^همينکه با تو شريکم به هر غم و شادي^دليل و حجت و برهان اين وفاي من است^

بيابيا که ز هجر تو سوختم به خدا^به مدّعاي دلم شاهدم خداي من است^به عالمي نفروشم غلامي درِ تو^دوام خدمت تو بهترين جزاي من است^

تعصبي که به حب تو دارم از ايمان^تمام هستي و سرمايه ولاي من است^به عشق اينکه زماني شوم کفن‌پوشت^شبانه روز به درگاه حق دعاي من است^

فقط حضور سبز او هميشه جمعه ها كم است^خداي من تو شاهدي كه روز و صال من غم است^ببين دعاي ندبه را كه ندبه مي كند عزيز^و يا كه روي چشم گل هميشه اشك شبنم است^

براي گريه كردنم فقط بهانه اي بس است^ببين كه صحن چشم من هميشه غرق در نم است^اگر چه خنده مي كنم ولي دلم گرفته است^دليل خنده هاي من هميشه گنگ و مبهم است^

قسم به جان مادرت مرا رها نكن عزيز^ببين كه هفته هاي محرم است و ماتم است^((تمام طول هفته را در انتظار جمعه ام))^فقط حضور سبز او هميشه جمعه حاكم است^

مردم ديده به هر سو نگرانند هنوز^چشم در راه تو، صاحب نظرانند هنوز^لاله‏ها، شعله كش از سينه داغند به دشت^در غمت، همدم آتش جگرانند هنوز^

از سراپرده غيبت خبرى باز فرست^كه خبر يافتگان، بى خبرانند هنوز!^آتشى را بزن آبى به رخ سوختگان^كه صدف سوز جهان، بد گهرانند هنوز^

پرده‏بردار! كه بيگانه نبيند آن روى^غافل از آينه، اين بى‏بصرانند هنوز!^رهروان در سفر باديه، حيران تواند^با تو آن عهد كه بستند، برآنند هنوز^

ذرّه‏ها در طلب طلعت رويت، با مهر^همچنان تاخته چون نوسفرانند هنوز^سحرآموختگانند، كه با رايت صبح^مشعل افروز شب بى‏سحرانند هنوز^طاقت از دست شد، اى مردمك ديده! دمى^پرده بگشاى! كه مردم نگرانند هنوز^

آتشی از عشق در جانم فکندی، خوش فکندی^ من که جز عشق تو آغازی و پایانی ندارم^سر نهم در کوی عشقت، جان دهم در راه عشقت^من چه گویم؟ من به جز عشقت سر و جانی ندارم^

سرخوش زسبوی غم پنهانی خویشیم^چون زلف تو سرگرم پریشانی خویشیم^هر چند "امین" بسته ی دنیا نیم اما^دلبسته ی یاران خراسانی خویشیم^

ای دل اگر عاشقی، در پی دلدار باش!^بر در دل روز و شب منتظر یار باش!^دلبر تو جاودان بر در دل حاظر است^روزن دل بر گشا، منتظر یار باش!^

گفتم که خدا مرا مرادی بفرست ^طوفان زده ام، راه نجاتی بفرست^گفتند که با زمزمه ی "یا مهدی"^نذر گل نرگس صلواتی بفرست^

در بزم ولا جام هدایت مهدی است ^مقصود زنور بی نهایت مهدی است^ثبت است که بر جریده ی عالم قدس^گلواژه ی روشن هدایت مهدی است^

چه عاشق می شوم وقتی که تنها می شوم با تو!^و چشمان تو را محو تماشا می شوم با تو!^تو را از چشم های من نهان کردند و می دانند^همین امروز و فردا باز پیدا می شوم با تو !^

ای نسیم سر خوشی که از کرانه ها عبور می کنی ^ویای چکاوکی که کوچ تا به جلگه های دور می کنی^آی راهیان! گر از دیار یار ما عبور می کنید^پرسشی کنید از او که ای بهار، کی ظهور می کنی!^

دلم هوای تو کرده، هوای آ مدنت^صدای پای تو آید، صدای آ مدنت^بهار با تو بیاید به خانه ی دل ما^قدم به خانه ی ما نهِ، صفای آ مدنت^

عاقبت یک روز مغرب محو مشرق می شود^عاقبت غربی ترین دل نیز عاشق می شود^نیک می بینم وقتی که زود است و نه دیر^مهربانی حاکم کل مناطق می شود^

نیمه شب صورت خود را به خدا خواهم کرد^از خدا خواهش دیدار تو را خواهم کرد ^تا که جان دارم و از سینه نفس می آید^به تو و مهر تو ای دوست وفا خواهم کرد^

صدای آمدنت را به گوش ما برسان!^زمان غیبت خود را به انتها برسان^کنار تربت زهرا به وقت نا فله ات^دعای خویش را به یاری این گدا برسان!^

آقا نگاهت سوی آهوهاست، می دانم ^دستان پاکت مثل من تنهاست، می دانم^آقا اگر تو بر نمی گردی، دلیل آن^در چشم های پر گناه ما است، می دانم^

صحبتی شد که خدا باب نجاتی بفرست!^تلخی ذائقه را شاخه نباتی بفرست!^می رسد با علم سبز امامت بر دوش^از چه خاموش نشستی، صلواتی بفرست!^

بخوان دعای فرج را دعا اثر دارد^دعا کبوتر عشق است که بال و پر دارد^بخوان دعای فرج را که یوسف زهرا^ز پشت پرده ی غیبت به ما نظر دارد^

قطعه ی گمشده ای از پر پرواز کم است^یازده بار شمردیم و یکی باز کم است^ این همه آب که جاری است نه اقیانوس است^ عرق شرم زمین است که سرباز کم است^

نه در این کوه صدایی،نه در این دشت غباری^ نه به این روز امیدی، نه از آن دور سواری^ برس ای عشق به داد دل ما چشم به راهان^ تا کنیم عزم خود جزم به یاری سواری^

وقتی بیایی نسل طوفان در رکابت^جنگل به جنگل این سواران در رکابت^وقتی بیایی آسمان نوشان خاکی ^آتش نفس، بی مرگ مردان در رکابت^

شب از حضیض نهان سوی اوج می آیند^چو وقتِ وقت رسد، فوج فوج می آیند^قسم به صبر وصفاشان، به رأیشان سوگند^به هیمه ی نفس اسب هایشان سوگند^که گرد ظلمت شب به باره می شویند ^به خون تازه زمین را دوباره می شویند^

بخوانید یاران، همه دلداران^سرود هم عهدی در فراق جانان ^می خوانم هر شب، شعر هم عهدی^شب جمعه منم و ذکر یا مهدی^

به پای مهدی، همه سربازیم^ز ارکان ابر قدرت قرار اندازیم^ما خمارانیم، عبد جانانیم ^تا ابد انصارالمهدی می مانیم^

در جمکران مانند باران حس بگیریم^ردّی، نشانی از گل نرگس بگیریم^همچون پِرِ پروانه ها اوجی بگیریم^اینک سراغی از گل نرگس بگیریم^

هجران جانان تا به چند؟ آن یار کو، آن یار کو؟^در جمکران قلب من، دیدار کو، دیدار کو؟^ای عاقلان دیوانه ام، زنجیر زلف یار کو؟^بر شعله های شوق دل، پروانه ی دلدار کو^

این جا فضای روح بخش جمکران است ^این جا مکان مهدی صاحب الزمان است^این جا مکان گریه و سو ز و گداز است^این جا امام عشق در حال نماز است^

یا علی جانم به قربانت بگو مهدی کجاست ^بوسه ام تقد یم دستانت بگو مهدی کجاست^گاه گاهی جمعه ها دل بی قراری می کند^می شوم این هفته مهمانت، بگو مهدی کجاست^

چه جمعه ها که یک به یک غروب شد، نیامدی^چه اشک ها به چهره ها رسوب شد، نیامدی ^خلیل آتشین سخن، تبر به دوش بت شکن ^خدای ما دوباره سنگ وچوب شد، نیامدی^

برای ما که خسته ایم ودل شکسته ایم، نه^ولی برای عده ای چه خوب شد، نیامدی^تمام طول هفته را در انتظار جمعه ام^دوباره صبح، ظهر، نه غروب شد، نیامدی^

عمری به انتظار نشستم، نیامدی^دل را به روی غیر تو بستم، نیامدی^ای خضر راه گم شدگان در مسیر عشق^چشم انتظار هر چه نشستم، نیامدی^گفتند سبز پوش تو از کعبه می رسد^هر جمعه رو به کعبه نشستم نیامدی^

امشب نشسته بر دلم غم های عالم^بی تو گذشت این جمعه هم آقای عالم^این جمعه هم از تو خبر حتی نیامد^شب آمد و من ماندم و غم های عالم^

این جمعه هم گذشت و تو اما نیامدی^ای روح آسمانی دریا نیامدی^ای از تبار آینه ها ای حضور سبز^ای آ خرین ذخیره طه نیامدی^

با سمند سرکش شراب عشق تو^ندبه می کنم : (( حبیب من کجاست ؟^ماه من، تمام هستی ام کجاست ؟^آی آسمان بگو به من ^که حجت خدا، روح آفتاب محور زمین^تمام عشق فاطمه، مهدی ام کجاست؟!))^

ای بهانه ی تمام اشک های صبح جمعه ام!^ناله های ندبه ام!^چه می شود به این نگاه بی رمق نظر کنی؟!^

فارس حجاز !^یار دلنواز!^کی شود برای لحظه ای امید من!^ز سرزمین سینه ام گذر کنی ؟^

عصا ره ی همه ی گل های احمدی، مهدی است^گل همیشه بهار محمدی، مهدی است^

آن که می گفت: ز یک گل نشود فصل بهار^چه خبر داشت که همچون تو گلی می روید^

خوب است ما هم مثل باران حس بگیریم^هر شب سراغی از گل نرگس بگیریم^

آه می کشم تو را با تمام انتظار ^پر شکوه کن مرا ای کرامت بهار!^

ده روز مهر گردون افسانه است وافسون^یک لحظه خدمت تو، بهتر ز مُلک ما را^

الا مسافر صحرا خدا کند که بيايي^اميد غائب زهرا، خدا کند که بيايي^کنون که دل شده پر خون براي خاطر مجنون^تو اي حقيقت ليلا، خدا کند که بيايي^

براي اينکه ببينم پس از غياب هزاره^مزار مخفي زهرا، خدا کند که بيايي^دلم دوباره ز غمها کنون رميده زِهًرجا^گرفته بهر تو تنها، خدا کند که بيايي^

به انتظار قدومت، دو ديده دوخته ام من^به قفل بسته درها، خدا کند که بيايي^دوباره روز گذشت و نيامدي تو وليکن^براي لحظه فردا، خدا کند که بيايي^

ميان عاشق و معشوق، چه جاي قيد و مکاني^چه اين مکان و چه هرجا، خدا کند که بيايي^بدون حُسن تو اي گُل بهار جلوه ندارد^گل شکفته زيبا، خدا کند که بيايي^

عاشق آن است كه يا ديده به گل وا نكند^يا به غير از گل روي تو تماشا نكند^به گداي تو اگر هر دوجهان را بخشند^رد كند از تو به غير از تو تمنا نكند^

چشم بيمار تو بيمار كند هر كس را^جان دهد ْآرزوي فيض مسيحا نكند^ديدن روي تو با دادن جان شيرين است^رو نما تا كه كسي روي به دنيا نكند^

گر به بازار دو عالم گذرم ديده من^جز تماشاي تو اي يوسف زهرا نكند^پاي تا سر همه سوزم به خدا سوز مرا^به جز از آتش عشق تو مداوا نكند^

سالها از عمر من رفت و نگارم برنگشت^در خزان هجر ماندم نوبهارم برنگشت^اضطرابي سرد اما آتشي دارم به دل^مايه آرامش و صبر و قرارم برنگشت^

تا که يک شب اين دلم را ميهمان خود کند^ماه هم در آسمانِ شامِ تارم برنگشت^قيل و قالم گشته افزون، حال خود را باختم^تا کند بر درگه خود خاکسارم برنگشت^

مرغ جانم پرکشيد و سوز عشقم سرد شد^روح اخلاص و دل شب زنده دارم برنگشت^فيض او را گر ببيني هرزمان فصل گل است^بي نصيبم من که گل بر شاخسارم برنگشت^

از وجود خود به دور خود حصاري ساختم^تا که بشکافد بدست خود حصارم برنگشت^هرکسي را يار باشد دردم مرگش ولي^ترسم آخر من بگويم واي يارم برنگشت^

عاشقم بر گل که دارد جلوه ای از روی مهدی^عشقبازی می کنـم با هرچه دارد بوی مهدی^

فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش ^گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش ^دلربایی همه آن نیست که عاشق بکشند ^خواجه آن است که باشد غم خدمتکارش^

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود ^این همه قول و غزل تعبیه در منقارش ^آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست ^هر کجا هست خدایا به سلامت دارش^

اي جلوه‌ات جمالْ دِه هرچه خو برو^اي غمزه‌ات هلاكْ كُنِ هرچه شيخ و شاب ^چشم خراب دوست، خرابم نموده است^آبادي دو كوْن به قُربانِ اين خراب^

الا يا اَيُها المَهدي مُداوم الوَصل ناولها^كه در دوران هجرانت بسي افتاده مشكلها ^صبا از نكهت كويت نسيمي سوي ما آورد^ز سوز شعلة شوقت چه تاب افتاد در دلها^

چو نور مهر تو تابيد بر دلهاي مشتاقان^ز خود آهنگ حق كردند و بربستند محملها ^دل بي‌بهره از مهرت حقيقت را كجا يابد^حق از آئينه رؤيت تجلي كرد بر دلها^

بكوي خود نشاني ده كه شوق تو محبّان را^ز تقوي داد زاد ره، ز طاعت بست محملها ^بحق سجّاده تزيين كن مهل محراب و منبر را^كه ديوان فلك صورت از آن سازند محفلها^

شب تاريك و بيم موج و گردابي چنين حائل^ز غرقاب فراق خود رهي بنما به ساحلها ^اگر دانستمي كويت بسر مي‌آمدم سويت^خوشا گر بودمي آگه از راه و رسم منزلها^

اي گل گلشن حيات بيا^روح الارواح كائنات بيا ^سيصد و سيزده نفر بردار^با جميع محسّنات بيا^

ما همه طالب ظهور توئيم^هستي ما همه فدات، بيا ^تويي امّن يُجيب قبلة راز^به اجابت رسد دعات، بيا^

اي خلل ناپذير همچو خليل^به شكست بت و منات، بيا ^ما همه غرق در يم گنهيم^آخر اي كشتي نجات ، بيا^

بهر ما ديدن جمال جميل^باقيات است و صالحات، بيا ^با ظهورت نهان شود پيدا^اي براهين واضحات، بيا^

چشم اميّد ما به جانت تو^در حيات است و در ممات، بيا ^حمد و توحيد و معني والعصر^يابن ياسين و زاريات، بيا^

هم تويي ركن امر بالمعروف^هم تويي نهي از منكرات،‌بيا ^با دو دست گره گشاي تو نيست^مشكلي بهر مشكلات، بيا^

همة انگيزه‌ها مقدمه است^آگهي از مقدّمات، بيا ^احمدي يا مسيح بن مريم^تويي فرزند معجزات، بيا^

سر زُلفت به كناري زن و رُخسار گشا^تا جهان محو شود، خرقه كشد سوي فنا^بسر كوي تو اي قبلة دل راهي نيست^ورنه هرگز نشوم راهيِ واديِّ «مِنا»^

از صفاي گل روي تو هر آنكس بَرخورد^بَركَنَدْ دل ز حريم و نكُنَد رو به «صفا»^طاق ابروي تو محرابِ دل و جان من است^من كجا و تو كجا؟ زاهد و محراب كجا؟^

رسم آيا به وصالِ تو كه درجان مني؟^هجر روي تو كه در جان مني، نيست روا !^ما همه موج و تو درياي جمالي، اي دوست!^موجْ درياست، عجب آنكه نباشد دريا^

عيب از ما است اگر دوست زما مستور است^ديده بگشاي كه بيني همه عالم طور است ^لاف كم زن كه نبيند رُخ خورشيدِ جهان^چشم خفّاش كه از ديدن نوري كور است^

يا رب اين پردة پندار كه در ديدة ماست^باز كن تا كه ببينم همه عالم نور است ^كاش در حلقة رندان خبري بود ز دوست^سخن آنجا نه ز ناصر بُود ، از «منصور» است^

واي اگر پرده ز اسرار بيفتد روزي^فاش گردد كه چه در خرقة اين مهجور است ^چه كُنم تا به سر كوي توام راه دهند^كاين سفر توشه همي خواهد و اين رَه دور است^

وادي عشق كه بي‌هوشي و سرگرداني است^مُّدعي در طلبش بوالهوس و مغرور است ^لب فروبست هر آن كس رُخ چون ماهش ديد^آنكه مدحت كُند از گفته خود مسرور است^

عُمري گذشت و راه نبُردم به كوي دوست^مجلس تمام گشت و نديدم روي دوست ^گُلشن مُعطّر است سرا پا ز بويِ يار^گشتيم هر كُجا نشنيديم بوي دوست^

هر جا كه مي‌روي ز رُخ يار روشن است^خفّاش‌وار راه نبُرديم سوي دوست ^ميخوارگانِ دلشده ساغر گرفته‌اند^ما را نَمي نصيب نشد از سبوي دوست^

گوش من و تو وصف رُخ يار نشنود^ورنه جهان ندارد جُز گفتگوي دوست ^با عاقلان بگو كه رُخ يار ظاهر است^كاوش بس است اين همه در جستجوي دوست^

در پيچ و تاب گيسوي دلبر ترانه است^دل بردة فدايي هر شاخ شانه است ^جان در هواي ديدن رخسار ماه توست^در مسجد و كنيسه نشستن بهانه است^

در صيد عارفان و ز هستي رميدگان^زلفت چو دام و خال لبت، همچو دانه است ^اندر وصال روي تو اي شمس تابناك^اشكم چو سيل جانب دريا روانه است^

دركوي دوستْ فصل جواني به سر رسيد^بايد چه كرد اين همه جور زمانه است ^امواج حُسن دوست چو درياي بي‌كران^اين مستِ تشنه كامْ غمش در كرانه است^

خورشيد چهره ات چو نهان شد زچشم خلق ^شد روزشان سياه از اين غم چو موي تو^دامن پر از ستاره كنم شب ز اشك چشم ^چون بنگرم به ماه و كنم ياد روي تو^

گردش به باغ بهرتماشاي گل بود^گلهاي باغ را نبود رنگ و بوي تو ^همچون مسيح جان به تن مردگان دهد ^گر بگذرد نسيم سحرگه ز كوي تو^

نمي وزد به جهان، خشم استخوانمردي ^و اين جهان ستمستان ناجوانمردي است ^خدا كند تو بتابي، عدالت موعود (عج)^كه فصل روشن تو، فصل خوب همدردي است^

شب به سحر رسانده‏ام، ديده به ره نشانده‏ام^گوش به زنگ مانده‏ام، جمعه عهد بسته را^اين دل صاف، كم كمك شده‏ست، سطحى از تَرك^آه! شكسته‏تر مخواه آينه شكسته را^

مردم ديده به هر سو نگرانند هنوز^چشم در راه تو، صاحب نظرانند هنوز^لاله‏ها، شعله كش از سينه داغند به دشت^در غمت، همدم آتش جگرانند هنوز^

اي آنکه در نگاهت حجمي زنور داري^کي از مسير کوچه قصد عبور داري؟^چشم انتظار ماندم، تا بر شبم بتابي^اي آنکه در حجابت درياي نور داري^

من غرق در گناهم، کي مي کني نگاهم؟^برعکس چشمهايم چشمي صبور داري^از پرده ها برون شد، سوز نهاني ما^کوک است ساز دلها، کي ميل شور داري؟^

از ميان اشک ها خنديده مي آيد کسي^خواب بيداري ما را ديده مي آيد کسي^با ترنم با ترانه با سروش سبز آب^از گلوي بيشه خشکيده مي آيد کسي^

مثل عطر تازه تک جنگل باران زده^در سلام بادها پيچيده مي آيد کسي^کهکشاني از پرستو در پناهش پرفشان^آسمان در آسمان کوچيده مي آيد کسي^

گفتم به مهدی بر من عاشق نظر کن^گفتا تو هم از معصیت صرف نظر کن^گفتم به نام نامیت هر دم بنازم^گفتا که از اعمال نیکت سرفرازم^

مجنون شدم که راهی صحرا کنی مرا^گاهی غبار جاده ی لیلا، کنی مرا^کوچک همیشه دور ز لطف بزرگ نیست^قطره شدم که راهی دریا کنی مرا^

پیش طبیب آمده‌ام، درد می‌کشم^شاید قرار نیست مداوا کنی مرا^من آمدم که این گره ها وا شود همین!^اصلا بنا نبود ز سر وا کنی مرا^

من، سالهاست میوه ی خوبی نداده‌ام^وقتش نیامده که شکوفا کنی مرا^آقا برای تو نه ! برای خودم بد است^هر هفته در گناه، تماشا کنی مرا^

من گم شدم ؛ تو آینه‌ای گم نمی‌شوی^وقتش شده بیائی و پیدا کنی مرا^این بار با نگاه کریمانه‌ات ببین^شاید غلام خانه زهرا کنی مرا^

گر پرده ز رخ باز نماید مهدی / از خلق جهان دل برباید مهدی^ای شیعه چنان منتظر مولی باش / گویی که همین جمعه میاید مهدی . . .^

بیا دوباره پاک کن ز جاده‌ها غبار را / به عاشقان نوید ده رسیدن بهار را^تمام لحظه‌های من فدای یک نگاه تو / بیا و پاک کن ز دل حدیث انتظار را^

باید تمام عمــر شما را صـــدا کنم^شاید که حق نان و نمک را ادا کنم^تا زنده ام به عشق تو باید،امام عصر^فکری به حال این گذر جمعه ها کنم^

یارم به جلوه آمد و ما را به ناز کُشت^با خنده زنده کرد و به یک غمزه باز کُشت^خورشید پشت ابر شد و غایب از نظر^ما را فراق یکّه سوار حجاز کُشت^

بیمار دو چشم تو به دنبال دوا نیست^غیر از تو کسی یار دل خسته ما نیست^ما را که به جز یار نداریم اگر که^از درگه دلدار برانند روا نیست^

ما اه سرد از دل مضطر کشیده ایم^بار فراق با مژه تر کشیده ایم^همساز روزگار به عشق تو بوده ایم^از دوری تو رنج مکرر کشیده ایم^

آقا اجازه ، دل زده ام از تمام شهر^ بی تو دلم گرفته از این ازدحام شهر^ آقا اجازه ، دست خودم نیست خسته ام^ در درس عشق من صف آ خر نشسته ام^

براي او كه برايم نماد خورشيد است^ نديدمش ولي او سال ها مرا ديده ست^ نديدمش ولي از پشت پرده ها حتي^ دلم براي نگاهش هميشه لرزيده ست^

ای بهــترین دلیل تبســم ظهــور کن^فصــل کبــود خنده ی ما را مرور کن^چرخی بزن به سمت نگاه غریـب ما^از کوچه های بی کسی ما عبور کن^

پلکی بزن مولا ! که ایمان جان بگیرد^تا از ظهور روشنت قرآن بگیرد^ای مهر عالمتاب خوبی ! جلوه گر شو^تا عشق در روی زمین سامان بگیرد^

آن روز که ما را ز گل خام سرشتند^در مدرسه عشق شما نام نوشتند^چون روز ازل نام مرا شیعه نهادند^جز عشق تو مـهدی دگرم هیچ ندادند^

شیعه فریاد انا الحق می‌زند^اودم از‌هادی ِمطلق می‌زند^مشت محکم بر دهان دشمنان^درلوای پرچم حق میزند^

این جمعه زیر پای تو بودن غنیمت است^یک لحظه هم برای تو بودن غنیمت است^ دست مرا بگیر و ببر در خیال خود^در حال و در هوای تو بودن غنیمت است^

درخانه قبر خود براتی بفرست^بر عفو گناهت حسناتی بفرست^گر منتظر یوسف زهرا هستی^از بهر ظهورش صلواتی بفرست^

ای بهترین بهانه خلقت ظهور کن^صحن نگاه چشم مرا پر ز نور کن^ چشمم به راه ماند بیا و شبی از این^پس کوچه های خاکی قلبم عبور کن^

هنوز حال و هوايي كه داشتم دارم^به سینه سوزو نوایی كه داشتم دارم^برای درک حضور تو ای گل نرگس^هنوز سعی وصفایی كه داشتم دارم^

آقا بيا كه بي تو زمين بر مدار نيست^ديگر صداقت و شفقت افتخار نيست^والله اين قدر كه شده باب بينمان^تقصير از زمانه و اين روزگار نيست^